

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

National and Revolutionar Characters

afgazad@gmail.com

شخصیت های ملی و انقلابی

محمد شریف منصور

۲۲ جون ۲۰۲۲



شریف منصور

زندگینامه حکیم ناصر خسرو بلخی

(قسمت دوم)



در قسمت قبل به آنجا رسیدیم که ناصر خسرو پس از دیدن آن خواب معروفش، به سفر رفت. او در این سفر جدا از آن که ۴ بار مراسم حج را انجام داد بخش های مختلفی از جهان را دید و به شهرها و کشورهای مختلفی سفر کرد. یکی از کشورهای آنکه ناصر خسرو در این سفر از آنها دیدن کرد مصر بود، در آن زمان فاطمیان اسماعیلی بر مصر حکومت می کردند. فاطمیان که آن ها را عبیدیان هم می نامند در سال ۹۰۹ میلادی دولتی در شمال افریقا تأسیس کردند و خلفای فاطمی اسماعیلی مذهب کم کم موفق شدند بر سراسر شمال افریقا تسلط پیدا کنند. فاطمیان خودشان را از نسل پیامبر اسلام (ص) می دانستند و نام این سلسله از فاطمه (رض) دختر پیامبر اسلام (ص) گرفته شده است. در زمان خلافت فاطمیان، مذهب رسمی مصر، مذهب اسماعیلیه بود. مذهب اسماعیلیه یکی از فرقه های متعدد اسلام، شاخه تشیع است. این مذهب زمانی پدید آمد که حضرت جعفر صادق (رض) نواده حضرت محمد مصطفی (ص) دار فانی را وداع گفت. پس از وفات حضرت صادق پیروان ایشان به چند شاخه تقسیم شدند، بخشی از آنها با حضرت موسی کاظم بیعت کردند

اما یک گروه از آنها که امامت را حق مسلم اسماعیل پسر ارشد حضرت جعفر می دانستند او را امام هفتم نامیدند و از مذهب امامیه جدا شدند و بدین ترتیب فرقه مذهبی اسماعیلیه به وجود آمد. بعدها این فرقه هم دچار انشعاب هائی شد و شاخه های دیگری از آن پدید آمد که از میان آنها می توان به نزاریه، قمرطیه، دروزیه اشاره کرد. اسماعیلیان در طول تاریخ دولت های بزرگی به وجود آورده اند و نقش مهمی در ترویج اسلام و به وجود آمدن تمدن اسلامی داشته اند. ایام اقامت خسرو در مصر مصادف بود با دوران حکومت خلیفه المستنصر بالله فاطمی هشتمین خلیفه سلسله فاطمی و یکی از نیرومند ترین آنها. خسرو پس از دیدار از مصر شیفته شکوه و جلال خلافت فاطمی و خود خلیفه مستنصر شد و سخت به او ارادت پیدا کرد به حدی که در جامع الحکمتین او را به این القاب می خواند:

حضرت مقدسه نبوی امامی_ زاد الله تقدیسه_ امام حق، فرزند رسول مصطفی و وارث مقام جد خویش، خازن حکمت حکیم علیم، الامام امیر المومنین... [۱]

و در یکی از رباعیاتش، به او لقب "شمشیر خداوند را داده است:

«بیرون برد از سر بدان مقتلی شمشیر خداوند معد بن علی» [۲]

در مورد این که ناصر خسرو پس از رسیدن به مصر به کیش اسماعیلیه درآمده باشد حدس هائی زده می شود اما احتمال این که او از قبل گرایش اسماعیلی داشته ولی این راز را از بقیه پنهان کرده باشد هم وجود دارد. به هر حال خسرو در مصر به فراگرفتن آموزه های فرقه اسماعیلیه پرداخت و پس از آن به مقام بلند «حجتی» رسید، یعنی دومین مقام بعد از امام. ناگفته نباید گذاشت که اسماعیلیان همانند مانویان به گسترش مذهب شان از راه دعوت و تبلیغ تأکید می کردند، آن ها برای ترویج مذهب اسماعیلیه، کسانی را می گماشتند که مردم را به این مذهب دعوت کنند و این دعوت گران را «داعی» می نامیدند. اسماعیلیان جهان آن روز را به ۱۲ «جزیره» تقسیم کرده بودند و برای هر جزیره یک دعوت گر و یا داعی بزرگ در نظر گرفته بودند که «صاحب جزیره» نامیده میشد. [۳]

پس از آن که خسرو به حد کافی آموزه های دینی فرقه و تأویل های آن را فراگرفت، مستنصر بالله مسئولیت دعوت مردم خراسان به مذهب اسماعیلیه را بر دوش وی گذاشت و او را برای فراخواندن مردم خراسان به این آئین به آنجا فرستاد. به همین خاطر او را «حجت خراسان» و «صاحب جزیره خراسان» می نامیدند. [۴] از آنجا که کینه ای قدیمی میان اسماعیلیان و دیگر مسلمانان وجود داشت و به استثنای بعضی دولت های اسلامی، بقیه روابط تیره ای با اسماعیلیان داشتند طبعاً خسرو در خراسان با گرفتاری های زیادی مواجه بود و خطرات زیادی او را تهدید می کرد. خسرو که می دانست دیگر احترام و جایگاه سابق را در خراسان ندارد و جان خود را در خطر می دید به بدخشان پناه برد و در «دره یمگان» سکنی گزید. برای آن که خوانندگان بهتر بتوانند با اوضاع آن زمان و خطراتی که خسرو را تهدید می کرد آشنا شوند توجه شان را به داستان ترسناکی جلب می کنم که در مورد ناصر خسرو و پینه دوز حکایت می کنند. گرچه برای این داستان منبع معتبری پیدا نکردم اما خواندن آن خالی از لطف نیست:

ناصر خسرو وارد نیشابور شد، ناشناس به دکان پینه دوزی رفت تا وصله ای بر پای افزایش زند، سروصدائی از گوشه بازار برخاست. پینه دوز کارش را رها کرد و مشتری را به انتظار گذاشت و به تماشای غوغا رفت. ساعتی بعد باز آمد با لختی گوشت خونین بر سر درفش پینه دوزی اش. در پاسخ ناصر خسرو که چه خبر بود، گفت: «در مدرسه انتهای بازار ملحدی* پیدا شده و به شعری از ناصر خسرو (البته فلان فلان شده) استناد کرده بود، علماء فتوای قتلش دادند و خلاق تکه تکه اش کردند و هر کس به نیت کسب ثواب زخمی زد و پاره ای از بدنش جدا کرد، دریغا که نصیب من همین قدر شده.» ناصر خسرو، کفش را از دست پینه دوز قاپید و به راه افتاد در حالی که می گفت: «برادر، کفشم را بده، من حاضر نیستم در شهری که نام ناصر خسرو برده شده لحظه ای درنگ کنم.» [۵]

ادامه دارد...

***ملحد:** خداناباور، کافر، مرتد، کسی که از دین برگشته و به الحاد رو آورده است. متأسفانه از قدیم الایام بعضی از مسلمانان به خاطر مسائلی همچون اختلاف نظر در اصول و فروع دین همدیگر را به کفر و ارتداد متهم می کردند در حالی که از نگاه اسلام تکفیر مسلمان گناهی نابخشودنی است.

منابع:

- ۱- جامع الحکمتین، حکیم ناصر خسرو بلخی، با مقدمه محمد معین و تصحیح علامه دهخدا و... ص ۱۶ و ۱۷
- ۲- دیوان ناصر خسرو، نسخه الکترونیک، مرکز تحقیقات کمپیوتری قائمیه، رباعی ۴ ص ۳۶۸
- ۳- نفس سخنگوی در اندیشه مانوی و ناصر خسرو اسماعیلی، حمیدرضا اردستانی رستمی، ص ۱۱
- ۴- جامع الحکمتین، ص ۱۶ و ۱۷
- ۵- ضحاک ماردوش، سعیدی سیرجانی، چاپ پنجم، پانویس ص ۱۸ و ۱۹